

ارب‌عین (مصیبت)

عذار نیلی و قدّ خم و چشم تر آوردم
گلاب اشک بهر لاله های پرپر آوردم
زجا برخیز ای صد پاره تر از گل! تماشا کن
که از جسم شهیدانت، دلی زخمی تر آوردم
تمام یاس هایت را به شام از کربلا بردم
چو برگشتم برایت یک چمن نیلوفر آوردم
مسافر از برای یار سوغات آورد اما
من از شام بلا داغ سه ساله دختر آوردم
اگر چه سر نداری یک نگه بر سیل اشکم کن
که با چشمان خود آب از برای اصغر آوردم
تو بر من از تن بی سر خبر ده ای عزیز دل!
که من بر تو خبرهای فراوان از سر آوردم
چهل منزل سفر کردم به شهر شام و برگشتم
خبر از چوب و از لعل لب و طشت زر آوردم
زاشک چشم و سوز سینه ی مجروح و خون دل
همانا مرهمت بر زخم های پیکر آوردم
قد خم، موی آشفته، تن خسته، رخ نیلی
به رسم هدیه میراثی بود کز مادر آوردم
زسیل اشک دریا کرده ام چشم محبان را
به آهم شعله ها از سینه ی میثم برآوردم